



معارف خواجہ کجانی

شیخ حسن پلاسی شیرازی



بانتقد مصحح و متنسج:

دکتر کاظم محمدی

پلاسی شیرازی، حسن بن حمزه، قرن ۹۸ ق.

معارف خواجه محمد بن صدیق کججانی از عرفای قرن ششم / تألیف حسن بن حمزه
محمد شیرازی، ترجمه از عربی به فارسی نجم الدین طارمی، با مقدمه، تصحیح و
توضیح کاظم محمدی.

کرج: نجم کبری، ۱۳۹۳.

۱۳۶ ص.

شابک ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۵۸-۴

کتابنامه: به صورت زیر نویس.

کججانی، محمد بن صدیق، ۶۱۱ - ۶۷۷ ق.

عارفان -- قرن ۶ ق. -- سرگذشتنامه

طارمی، نجم الدین، قرن ۹۹ ق، مترجم

محمدی، کاظم، ۱۳۴۰ -، مقدمه نویس

۱۳۹۳ پ ۸ / ک ۳ / BP ۲۷۹

۲۹۷/۸۹۲۴

۳۶۵۴۶۳۰

نام کتاب: معارف خواجه محمد کججانی

مؤلف: حسن بن حمزه بن محمد الپلاسی الشیرازی

مترجم: نجم الدین طارمی

با مقدمه، تصحیح و توضیح: دکتر کاظم محمدی

انتشارات: نجم کبری

لینتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و نشر ناژو

تیراژ: ۱۰۰۰

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۵۸-۴

معارف

خواجه محمد بن صدیق کُججانی

از عرفای قرن ششم هجری

تألیف

حسن بن حمزة بن محمد البلاسی الشیرازی

ترجمه از عربی به فارسی

مولانا نجم الدین طارمی

در ۸۱۱ هجری

مقدمه، تصحیح و توضیح

دکتر کاظم محمدی

هو
كتاب تذكره

حضرت شيخ العارف المحقق المحقق صاحب الرموز
والحقائق، ومبين الرسوم والطرائق، قدوة
السالكين وقبلة الناسكين ومطاع أعظم السلاطين
ومتبوع أكارم الخواقين، سلطان العارفين وبرهان
المتقين، الواصل إلى جوار الله، المنجى الخواجه
شمس الملة والحق والحقيقة والطريقة والدين،
محمد بن صديق بن محمد الكنجي، رحمة الله عليه
وأحسن إلينا وإليه.

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۲۵	خطبه
۳۱	وصیت
۳۱	مجلس اوّل
۳۷	شرح حال مؤلف رساله و ...
۴۱	مجلس دوّم
۶۵	[۱] القول فی سبب تألیف هذا الرّسالة

- ۶۶ [۲] ناشناخته بودن اولیای الهی
- ۷۱ [۳] آداب سلوک^۱
- ۷۲ [۴] فراغت از دیگران
- ۷۴ [۵] از احمقان دور باش!
- ۷۷ [۶] با بدان صحبت مدار!
- ۷۹ [۷] مکر نفس را بشناس!
- ۸۰ [۸] تلاقی با مردمان
- ۸۲ [۹] وجود و عدم
- ۸۵ [۱۰] بینة بر عهده‌ی مدعی است.
- ۸۷ [۱۱] سرّ ایجاد شیطان
- ۹۷ [۱۲] دیده‌ی عیب بین به دور افکن
- ۹۹ [۱۳] ادب حضور حضرت
- ۹۹ [۱۴] در شریعت انبیاء و رسل علیهم السّلام
- ۱۰۲ [۱۵] در حقیقت سلوک و معرفت
- ۱۱۱ [۱۶] در حقیقت علم و حکمت
- ۱۱۳ [۱۷] توهم حقیقت
- ۱۱۴ [۱۸] در بیان معرفت جمهور عوام النّاس به وجود باری
تعالی
- ۱۱۵ [۱۹] در بیان اختصاص انبیاء و اولیاء که ورثه‌ی انبیاءند
- ۱۱۸ [۲۰] خلط حقیقت
- ۱۱۸ [۲۱] دل در گرو صاحب دل داشتن

۱۲۱	[۲۲] انقطاع و اتصال
۱۲۲	[۲۳] فضائل باطنی مردان خدا
۱۲۳	[۲۴] جاهل حقیقت
۱۲۴	[۲۵] انس
۱۲۴	[۲۶] شأن پیشوا
۱۲۵	[۲۷] تجلی
۱۲۶	[۲۸] ضعف معرفت
۱۲۷	[۲۹] جزئیات و کلیات
۱۲۸	[۳۰] حقیقت دل
۱۲۹	[۳۱] قلم عالمان ربّانی
۱۲۹	[۳۲] حضور باطن
۱۳۰	[۳۳] ابواب مهمّ زندگانی
۱۳۵	[۳۴] استغفار از دعوی

ای مولانا!

بدان که خشک نشود «قلم عالمی» که مدد مداد او
از بحر حقایق باشد، زیرا که انبوهی صورتهای
حقایق بر آیندهی بصیرت بیشتر است از موجهای
دریا به ساحل.

مقدمه

خواجه محمد کججانی

یکی از مشهورترین پیران و خواجگان منطقه‌ی آذربایجان خواجه محمد کججانی است. چنان که در آثار آمده او را جدش پیر محمد تربیت نموده و او از وی خرقة گرفته و پیر ممد از پیر صدیق کردی، و پیر صدیق از حضرت بابا احمد شادبادی، و بابا احمد از جدّ خود بابا نعمت، و بابا نعمت از حضرت خواجه محمد خوشنام و خواجه محمد خوشنام از حضرت اخی فرج زنجانى.

نقل است که: «حضرت خواجه در ایام شباب که در خدمت جد بودند به زراعت مشغولی می نمودند و زراعت مردم کججان اکثراً در کوه سهند است، آب و نان از ده به آن جا حمل می نمایند. حضرت خواجه آب و نان از ده به آن جا حمل می نموده جهت جدّ خود. چون آن جا می رسیده جدش تکلیف به اکل و شرب می فرموده، وی میل نمی کرده، او را گمان آن که

در منزل خورده و در منزل چون تکلیف اش می نموده اند
 ابا می نموده، ایشان را ظن که پیش جدش می خورده، قریب به
 چهل روز حال بر این منوال بوده، آخر به خاطر جدش خطور
 می کند که گویا خواجه طعام نمی خورد و از اهل خانه نیز سؤال
 می کند. از او می پرسد که: چه حال است تو را که اکل و شرب
 نمی نمایی؟ حضرت خواجه به گریه درمی آیند و می فرمایند
 که: مرا حالتی است که آن میانه‌ی من و رزاق حقیقی هست که
 هیچ کس بر آن اطلاعی نیست، «یطعمنی ویستقینی»^۱ التماس دارم
 که سر مرا فاش نکنی».

این حال که ظاهراً در آغاز سلوک این عارف واقع شده از
 گونه‌ای است که برای بیش تر کسانی که در جذبه هستند اتفاق
 می افتد و مجذوبان الهی اکثراً به این تجربه راه برده اند. به هر
 جهت همین هم با آن که در ابتدای راه او بوده ولی برای یک
 سالک بسیار مهم و ارزشمند است. همین که توانسته با خداوند در
 صفت رزاقی رابطه برقرار کند گامی بلند در سلوک عارفانه
 محسوب می گردد.

از یک حکایت که از او نقل شده چنین دانسته می شود که او
 مشرف بر ذکر اشیاء و نباتات بوده و تشخیص می داده که کدام به

ذکر مشغولند و کدام خاموش. و لذا نقل است که یکبار که حضرت خواجه یوسف حیران دهخوارقانی قدس سرّه از دهخوارقان متوجّه تبریز بودند چون به محاذی کججان رسیدند در راه روی به جانب کججان آورده فرمودند که: بوی عزیزی از این جا می آید. درویشی همراه ایشان بود به وی امر کردند که برو و خبری بیاور! چون آن درویش به درّه‌ی کججان درآمد حضرت خواجه را دید که به خار کردن مشغول است، اما به طرز عجیبی و قاعده‌ی غریبی. و آن این بود که بوته‌ی خاری می کند و دورتر می رود و بوته‌ی دیگری می کند، با آن که در آن نزدیکی بوته‌های دیگری بود. درویش چون به خدمتش مشرف شد بعد از سلام و تواضع، کردن خار را به آن‌طور از وی سؤال کرد. حضرت خواجه فرمودند که: «مشاهده می کنم، هر بوته‌یی از آن به ذکر مشغول نیست آن را می کنم». درویش دانست که احوال وی بر خواجه یوسف ظاهر گشته بود، تواضع بسیار کرد و در یوزه‌ی خاطر نموده باز گشت. چون به خدمت حضرت خواجه یوسف رسید آن‌چه دیده بود معروض داشت، خواجه فرمود که عن قریب است که نور ولایت وی آفاق را منور گرداند و مردم از دور و نزدیک از فیض وی مستفیض گردند.

و هم‌چنین بود که صیت کمال وی عالم را چنان گرفته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم متوجّه خدمت عالی‌اش بودند. او را چنان دانشی بوده که بر بطون قرآن نیز راه یافته و حقایقی ژرف را

دریافته بود. کربلایی به تفصیل از او نوشته است.

حضرت خواجه محمد را قدس سره چون کمال متابعت نسبت به سنت نبوی (ص) حاصل بوده مشرف گشته به موافقت چند چیز با حضرت رسالت (ص).

اول این که تولد و نشو و نما در واد غیر ذی زرع که کنایه از مکه است و قریه‌ی کججان نیز آن‌طور واقع شده. ثانیاً در ماده‌ی اسم که محمد است. ثالثاً یتیم ماندن و جدّ وی را پرورش دادن و تربیت کردن. رابعاً امی بودن. خامساً این که از پسر وی را فرزند نمانده و از دختر مانده. سادساً سنّ شریف که در شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نموده (لیکن خواجه در شصت و شش سالگی وفات یافته است). سابعاً این که هاشمی نسب است. وفات خواجه در سال ۶۷۷ هجری اتفاق افتاده است.

چنان که اشاره شد خواجه «امی» بوده و اهل کتاب و نوشتن هم نبوده است ولی با این حال علوم باطنی و معنوی داشته که در این باره کم‌تر کسی می‌توانسته چنین باشد، و بنا به گفته‌ی نغز شمس تبریزی در مقالات هرچند که «امی» بوده ولی هرگز «عامی» نبوده است و دانایان به خوبی فرق امی و عامی را نیک می‌دانند. مولانا هم در مثنوی خود به این علوم ظاهری هیچ بهایی نمی‌داده و آن‌را دور از حقیقت می‌پنداشته و چنین بیان می‌کرده:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست

جز دل اسید هم چون برف نیست

زاد دانشمند، آثار قلم
 زاد صوفی چیست؟ آثار قدم
 هم‌چو صیّادی سوی اشکار شد
 گام آهو دید، بر آثار شد
 چند گاهش گام آهو درخور است
 بعد از آن خود ناف آهو رهبر است
 چون که شکر گام کرد و ره برید
 لاجرم ز آن گام در کامی رسید
 رفتن یک منزلی بر بوی ناف
 بهتر از صد منزل گام و طواف
 آن دلی کاو مطلع مهتاب‌هاست
 بهر عارف فتح ابواب‌هاست
 با تو دیوار است با ایشان درست
 با تو سنگ و با عزیزان گوهرست
 آن‌چه تو در آینه بینی عیان
 پیر اندر خشت بیند بیش از آن
 پیر ایشان‌اند کاین عالم نبود
 جان ایشان بود در دریای جود
 پیش از این تن عمرها بگذاشتند
 پیش‌تر از کشت بر برداشتند
 پیش‌تر از نقش جان پذیرفته‌اند

پیش تر از بحر درها سفته اند^۱

از او و درباره‌ی او یکی از بهترین منابع کتابی است با عنوان تذکره‌ی کججانی که نام اصلی آن تحفة اهل البدایات و هدیة اهل النهایات که توسط یکی از مریدان دانشمند خواجه با نام حسن بن حمزه‌ی پلاسی شیرازی نوشته شده است. این حسن شیرازی که اهل علم و دانش بوده و در زمره‌ی عارفان زمان خود محسوب می‌شده، ارادتی زیاد به خواجه داشته و در این تذکره نکات جالبی را در خصوص نحوه‌ی تشرّف خود به حضور خواجه را ذکر کرده است. کربلایی در روضات الجنان به تفصیل پندیات و بخشی از درس‌های خواجه را که مستقیماً به این مرید صادق بیان کرده را نقل نموده است.

سلسله نسب خواجه محمد بن صدیق کججانی با قطع نظر از مقام عرفانی و نسبت معنوی با یازده واسطه به خاندان ولایت و امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام می‌پیوندد.

وی در دوره‌ی سلطنت آباقاخان بن هلاکو از پادشاهان مغول در تبریز می‌زیسته و در ذی حجه‌ی سال ۶۷۷ هجری در سن ۶۶ سالگی در گذشته است، مزارش در روستای کججان نزدیک

۱- مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۵۹ تا ۱۷۰.

روستای لاله از دهات تبریز که مدفن گروهی از مشایخ کججان است زیر قبه‌ی محقری واقع گردیده است، و اکنون هم آثارش باقی است، و بر سنگ مزارش چنین نوشته شده: هذا روضة الفقير إلى الله الكبير محمد بن الحاج صديق بن محمد سنة سبع و سبعين و ستمائة (۶۷۷ هجری) وی در میان عرفای معاصر خود به دقت اشارت و لطف معانی و قوّت سخن معروف بوده است.

شیخ محمود شبستری نیز درباره‌ی او و نوع اندیشه‌اش در منظومه‌ی سعادت نامه نکته‌ای مهم و اساسی را نقل نموده که بسیار قابل توجه است. او می‌گوید:

رفت یک روز ابلهی نادان
پیش خواجه محمد کججان
گفت ای خواجه هر چه هست منم
راست بشنو قبول کن سخنم
خواجه گفتا که آفتاب گواه
می‌نخواهد به روشنی ز افواه
نور خورشید خود گواه خود است
هم تو بشنو که داده را ستده‌ست
بس جواب لطیف روشن داد
درج آن بزرگ عالی باد
همه الفاظ وی از این سان است

هم چو خورشید و مه دُر افشان است
 راستی هست معدن دل و جان
 همگی خاک توده‌ی کججان
 مرد توحید خود نگوید من
 گرچه باشد چو جرم خور روشن
 اهل توحید را سخن نبود
 که سخن، بی‌نشان من نبود
 من و او عین شرک و تقلید است
 چه مناسب به اهل توحید است
 نور و ظلمت به هم نگردد جمع
 باد صرصر فرو نشانند شمع
 راه توحید در قدم زدن است
 قعر دریا چه جای دم زدن است
 بی‌رضا و توکل و تجرید
 کی توان کرد دعوی توحید
 سخن وحدت آن‌گه از عامی
 ز آن چه خیزد به جز که بدنامی؟

این حکایت و بیان کلمات خواجه نشان از عمق فهم و اوج
 درایت او دارد که به خوبی هم جایگاه کلام را می‌شناسد و هم با
 عمق معانی به خوبی آشنا است. کلام او در این موقف حکایت از

دانش انسان‌شناسی او دارد. و نشان می‌دهد که به خوبی با همه‌ی اسرار و نهانی‌های وجود آدمی آشنا است و البته این وصف همه‌ی عارفان راستینی است که در نزد پیران مجرب سلوک علمی و عملی کرده‌اند و به ویژه حکایت از نوع دانش عارفان مکتب تبریز دارد که به خوبی مخاطبان خویش را می‌شناختند و به قدر فهم او با او سخن می‌گفته‌اند. و این خود یکی از بزرگ‌ترین هنرهای عارفان است.

بخشی از عبارات خواجه که به همین مولانا حسن پلاسی شیرازی گفته است در *روضات الجنان* آمده که حکایت از دانش وسیع معنوی و ژرف‌نگری او دارد. در این جا نمونه‌هایی از کلمات او را هم برای استفاده‌ی خوانندگان محقق و هم برای این که با نوع افکار او آشنایی هرچه بیش‌تر و بهتر حاصل شود نقل می‌کنیم.

می‌گوید: ای مولانا! صحبت مصاحبان بد ترک کن، و از مجالس و منازل و مقاماتی که تو را به مخالفت حق تعالی و تفرقه‌ی خاطر دعوت کند دور شو، نزدیک شو به مقام جمع و حضور و الفت، و نادان شو بدان چه دانسته‌ای، و فراموش کن آن چه یاد گرفته‌ای، و یادگیر آن چه فراموش کرده‌ای، و پراکنده کن آن چه گرد کرده‌ای، و گرد کن آن چه پراکنده‌ای، تا هم‌نشین حق تعالی گردی در مقعد صدق، و دانا باشی به آن چه ندانسته‌ای، و یاد گرفته باشی آن چه یاد نمی‌گرفتی، و جمع کننده

باشی آن چیز را که جمع نمی کردی.

ای مولانا! عمر خود را در تکمیل نفوس دیگران ضایع مکن و تو هنوز ناقص باشی. یعنی پیش از آن که صاحب کمال شوی و به مقام شیخی رسی به ارشاد مردم مشغول مشو، حریص مشو بر آن که خلائق پیش تو جمع شوند و هم تو را بر تو استیلا و سلطنتی باشد زیرا که چون تو ناقص باشی و مردم گرد تو آیند تو را در فتنه اندازند و بر تو حسد برند و نگذارند که تو به مصالح دل خود مشغول شوی و از ریاضت نفس و آن چه صلاح وقت تو باشد تو را غافل سازند و حال آن که مصلحت نفس تو باشد که تو او را قربان کنی تا توهمات فاسد که موهم باشد به اثبات غیر تو را زحمت ندهد و ندانی که در وجود به غیر از واجب الوجود دیگری نیست «لیس فی الوجود آلا الله».

سخنان این خواجه ی بزرگ چنان جالب و عزیز است که به راستی می تواند برای ساخت یک مرشد و حتی هر کسی که میل به کمال دارد مفید و تأثیر گذار باشد، ذکر همه ی کلمات او در این کتاب مقدور نیست اما او سفارشی دارد که بسیار می تواند مفید و مؤثر باشد و ما آن را نقل می کنیم که فرمود:

ای مولانا! اگر خواهی که مهتر و سرور و مرشد و حکیم مؤید من عندالله باشی پنج در بر روی خود در بند و پنج در بر روی خود بگشای. اما آن پنج در که بر روی خود بسته داری:

درِ اوّل: در معیشت و کسبی است که به واسطه‌ی آن مردم تو را در فتنه اندازند و تو را از رعایت مطلوب خود بگردانند، این در را به روی خود بسته دار.

درِ دوّم: در کدخدایی و نسل و اهل و عیال است که به واسطه‌ی ایشان خود را در مشقّت و کلفت اندازی و بدین علایق مقید شوی و از مطلوب حقیقی باز مانی.

درِ سوّم: در فضول عیش جستن است و زیادتى در مال و منال. این در نیز بر روی خود بسته دار و به اندک کفافی قناعت کن.

درِ چهارم: در مجالست و صحبت غافلان است.

این در نیز بر روی خود بسته دار و با غافلانِ مرده دل اختلاط مکن مگر در وقتی که ایشان را نصیحت کنی و به عبادت حق تعالی مشغول گردانی، در آن وقت اگر لحظه‌ای با ایشان مدارا کنی، شاید.

درِ پنجم: در یاری و قوّت طلبیدن است از منکران که با تو حسد و کبر ورزند و سرکشی کنند، یاری از ایشان مطلب و نصرت از حق تعالی خواه.

اما آن پنج در که بر روی خود گشاده داری:

درِ اوّل: در معلومات است.

پس جمیع معلومات طریق تجلّیات حقایق است، پس باید که علمای حقّانی را معتقد باشی و هیچ فنّی را از فنون علم ایشان به

باطل نسبت نکنی.

در دوم: در تلقی و انقیاد اهل طریق است.

خواه سابق باشند بر تو و خواه معاصر، هر که را از اهل حق بینی دست در دامن متابعت او محکم زنی.

در سوم: در استغراق اوقات است.

و ضایع نکردن انفاس، و انفاس شخص سرمایه‌ی بضاعت و تجارت او است. هر که راه راست یافت در این تجارت سود بر سر آورد و هر که از جاده‌ی مستقیم منحرف شد زیان کرد، «ذلک هو الخسران المبین».

در چهارم: در خلوت و اعتبار است.

و تفکر در آیات بینات و عجایب ملک و ملکوت و طاعت و عبادت ذوالجلال و الجبروت.

در پنجم: در محافظت دل است.

و مراعات قوت‌ها و دل سلطان است و قوت‌ها لشکریان. اگر در محافظت دل و قوت‌ها وظیفه‌ی امانت و رعایت دیانت کنی بزرگ و سرور شوی و معلومات تو زیاده شود چنان که قبل شک و شبهه نباشد و تصدیق اصول شرایع دین حق کنی و سلف را تعظیم لازم شمری و کسانی که با تو هم‌سیر باشند ایشان را عزیز و مکرّم داری و جمعی که تابع تو باشند تعلیم و تفهیم اسرار و دقایق از ایشان دریغ نداری و با عموم خلایق به لطف و الفت

معاش کنی و در حرکات و سکنات اعضاء و جوارح و اندیشه‌های خاطر محاسبه‌ی نفس خود کنی و از حال خود غافل نباشی بلکه لایزال بیدار و هشیار باشی و باطن خود را از حرام و شبهه و مکذرات پاک داری و جامع و حافظ اسرار خود باشی و افشای آن جایز نشمری و هر آنچه ضدّ مطلوب باشد از خود دور کنی و در سلوک میانه‌رو باشی، پس اگر خود را خالی گردانی از آنچه نباید و نشاید و خود را آراسته گردانی بدان چه می‌باید بدین نسق که یاد کرده شد سروری باشی مرشد و حکیمی مؤید من عندالله تعالی^۱.

در تذکری دولت‌شاه سمرقندی آمده است: شیخ کجج تبریزی عارف و محقق و سالک بوده، سلاطین و اکابر معتقد او بودند، خانقاهی به رونق داشته و همواره در خانقاه او سماع و صفا مهیا بوده و فرش و روشنایی، و شیخ را با وجود سلوک و کمال، سخن‌هاست همه پر حال، و دیوان او را در عراق و آذربایجان شهرتی است و این غزل از شیخ است:

ما در غمت به زاری جان باز ننگریم
در عشق تو بهر دو جهان باز ننگریم
خوش خوش چو شمع ز آتش عشق تو فی‌المثل

گر جان ما بسوخت به جان باز ننگریم
سود دو کون در طلبت گریزان شود
ما در طلب به سود و زیان باز ننگریم
چون شد یقین ما که تویی اصل هر گمان
در پرده‌ی یقین به گمان باز ننگریم
در کوی تو دو اسبه بتازیم مردوار
هر گز به مرکب و به عنان باز ننگریم
در بحر عشق گرچه کجج بر کنار رفت
ما از کنار تابه میان باز ننگریم

باری شیخ محمد بن صدیق کججی آداب طریقت از جدش
پیر محمد نامی مشهور به پیرممد و او از پیر صدیق کردی و او
از جد خود بابا احمد شادبادی و او از جد خود بابا نعمت و او از
خواجه محمد خوشنام تبریزی و او از اخی فرج زنجان (متوفی
اول ماه رجب ۴۵۷ هجری) و او از احمد بن سیاه و او از ممشاد
دینوری و او از جناب شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی^۱ و او از جناب
شیخ سری سقطی^۲ و او مرید شیخ المشایخ ابو محفوظ معروف

۱- ابوالقاسم جنید بغدادی قواریری مولد و منشأ او در بغداد بوده و در سال ۲۹۷ هجری در گذشته است.

۲- ابوالحسن سری بن مغلس السقطی، در سال ۲۵۳ هجری قمری در گذشته است.

کرخی،^۱ که جناب معروف نیز آداب طریقت را از حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اخذ نموده و دربان آن حضرت بوده است. و بنا به بعضی روایات اخی فرج زنجانی مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی و او مرید محمد بن خفیف و او مرید جناب شیخ جنید بغدادی و او مرید جناب شیخ سری سقطی بوده است.

شیخ کججانی به واقع از عرفای بزرگ و به حق رسیده‌ی منطقه‌ی تبریز است، اما متأسفانه به اندازه‌ی بزرگی خود ناشناخته مانده است. کلمات و عبارات او دلالت بر عظمت روحی و اوج بالندگی فکری اوست. تا جایی که مخاطب فقیه و حکیم خود را در حیرتی عجیب و دائمی فرو برده که: این جنس کلمات از کجا می‌آید؟! شناختی که از دقایق عرفان در کلمات شیخ است به راستی که اعجاب‌آور و بهت‌زاست. حکمت و معنویتی که وی از آداب و ادب سلوک بیان می‌کند در کمتر آثاری می‌توان دید و از کم‌تر عارفی می‌توان شنید. گویا به هنگام کلام و سخن گفتن، او مجرای بیش نیست، چنان که ظاهراً بر زبان او سخن آن گونه که باید و شاید جاری و روان می‌شود و او فقط راوی و ناقل کلمات است و انتقال دهنده‌ی مفاهیم. بی‌تردید در دوران خود به خوبی برای اهل معرفت شناخته بوده و از دانش معنوی، باطنی و بی‌کران وی بهره‌مند می‌شدند، طبیعتاً صیت شهرت او به بیرون از

۱- ابو محفوظ معروف کرخی، متوفی به سال ۲۰۰ هجری و مدفون در بغداد است.

منطقه‌ی آذربایجان هم رفته بود که کسی مثل مولانا که خراسانی است و ساکن در منطقه‌ی روم و قونیه، از کلمات او نه تنها برخوردار بلکه مورد تأثیر قرار گرفته است، بی تردید کلمات و ترکیبات: «سخن گش» و «سخن گش» را از وی اکتساب نموده است. و چونان خواجه کججانی برای برخی درّ و گهر می‌ریخت و در ازای برخی خموشی پیشه می‌ساخت. همان گونه که وی برای فقیه خود، پلاسی اسرار و معانی پدیدار می‌ساخت، مولانا نیز برای حسام‌الدین چنین می‌کرد.

باری، سخنان خواجه خواندنی و تأمل کردنی است و بی تردید باید بارها و بارها آن را خواند تا به فهم برخی از مطالب وی راه یافت. امید است که این معارف برای اهل معرفت کارساز بوده و در فهم و کمالش بیفزاید و چشم دلشان را بگشاید تا بهتر بینند و بهتر سلوک نمایند. و امید است این راقم را نیز از دعای خیر خود فراموش نکنند.

و من الله التوفیق

کاظم محمدی